

# میدان

دوفصلنامه پژوهش‌های قرآنی  
شماره پنجم، تابستان و پاییز ۹۸

## فضایل اخلاقی پایه در قرآن: مبنای تقارب فرهنگی

زهرا شریف \*

### چکیده

فرهنگ، با همه ابهامات و پیچیدگی‌هایش، عناصر کلیدی تا حدودی مشخص دارد؛ از جمله جهت انسانی، ارتباط تنگاتنگ با اجتماع، اشتغال بر ارزش‌ها و الگوها و قوانین عمل، کل‌وارگی، شمول بر همه وجوه حیات آدمی و جهان شمول بودن. در حقیقت فرهنگ زمینه نظام‌مندی از باورها، ارزش‌ها، نمادها، نشانه‌ها و مانند اینهاست. در این میان، تقارب فرهنگی از طریق توجه به اجرای این امور محقق خواهد شد. خلق انسانی بازتاب‌دهنده حقیقت نفس انسانی است. در قرآن، فضایل پایه‌ای که شکل‌دهنده اصلی هویت اخلاقی هر فردند، معرفی شده‌اند. بر اساس حسن و قبح عقلی و ذاتی، این فضایل پایه میان تمامی انسان‌ها در تمام زمان‌ها و مکان‌ها مشترک‌اند و لذا با عناصر کلیدی فرهنگ رابطه‌ای کاملاً مستقیم خواهند داشت. بنابراین می‌توان فضایل اخلاقی پایه را مبنایی برای تقارب فرهنگی در نظر گرفت.

سعادت انسان در قرآن از طریق شبکه معنایی که پیرامون تقوا شکل می‌گیرد، دست‌یافتنی است. در ادبیات قرآن، تقوا حقیقتی است که معدل اوصاف متعددی است که در قلب بروز و ظهور پیدا می‌کنند و حقیقت هر انسانی تبدیل می‌شود به مکتسبات قلبی او. در این میان، از دیدگاه قرآن، سعادت انسان فقط بعد فردی ندارد و شاید بتوان گفت مخاطب قرآن انسان اجتماعی است که بازتاب‌دهنده افراد حقیقی انسان است. پس هر چه از طریق اتصاف به فضایل پایه قرآنی به صلح درونی نزدیک‌تر شویم، بروز آن در قالب صلح بیرونی شکل‌دهنده فرهنگی عمیق خواهد بود.

**واژگان کلیدی:** فضیلت، فضایل پایه، قلب، تقوا، فرهنگ.

\* هیئت علمی پژوهشکده زن و خانواده، za.sharif.za@gmail.com

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۶/۲۰، تاریخ پذیرش ۱۳۹۹/۱۰/۱۱

## مقدمه

این مقاله درصدد است با بررسی ماهیت فرهنگ مؤلفه‌های تأثیرگذار آن را رصد کند و برای تحقق آن به راهکاری عملیاتی که از ذائقه قرآنی برآمده باشد، رهنمون شود. پرواضح است که یافتن راهبرد فرهنگی، با توجه به پهنه وسیع فرهنگ، نیازمند طراحی کلان‌پروژه‌های وسیعی است که هرکدام به یکی از ابعاد آن پردازند؛ اما این گستردگی مانع از آن نخواهد بود که با مطالعات تطبیقی بین دانش‌های مختلف نتوان به پیشنهاد‌های جدید دست یافت. در این میان، اخلاق یکی از علوم است که در نگاهی عملیاتی می‌تواند بسیار نزدیک و هم‌افق با فرهنگ قلمداد شود؛ زیرا همان‌طور که خواهیم گفت، فرهنگ ارزش‌هایی است که مبتنی بر حقایق، اصول و قراردادهای تبدیل به هنجار می‌شود. این در حالی است که رسالت اولیه اخلاق نیز استنباط بایدها و نبایدهای انسانی از دل مبانی و حقایق است. از سوی دیگر موضوع مباشر هر دو نیز انسانی است که قرار است در کنار هم‌نوعان خود مسیر سعادت را طی کند. پس روشن است که اخلاق می‌تواند حیطه‌ای مناسب جهت بهبود فرهنگی باشد.

در میان همه مکاتب اخلاقی، اسلام مبتنی بر آرا و اندیشه‌های بدیع خویش منبعی متقن برای بررسی این مسئله است. گفتمان قرآن در معرفی راه سعادت انسان و جامعه انسانی متشکل از مؤلفه‌های متعددی است. در بررسی‌ای دقیق، به این نتیجه رهنمون شدیم که قرآن دارای شبکه معنایی بسیار شگفت‌انگیزی از فضایل است که با تحقق آنها جامعه انسانی و فرهنگ حاکم بر آن قابلیت رشد و بالندگی خواهد داشت. از آنجاکه این صفات اخلاقی پایه‌اند و در میان همه انسان‌ها مشترک خواهند بود، تحقق آنها سبب تقارب فرهنگ‌های مختلف در هر کجای هستی خواهد شد. بر این اساس با بررسی ماهیت فرهنگ و شبکه فضایل اخلاقی پایه در قرآن می‌توان برای ایجاد فرهنگ عمیق جهان‌گامی به جلو برداشت.

پژوهش‌های که با عنوان فضایل پایه نگاشته شده باشند، بسیار محدودند و از زمره آنها مقاله «فضیلت

پایه و پایگی صدق در اخلاق عرفانی» (فاضلی، ۱۳۹۷، ص ۱۷۳-۱۹۵) است که البته به ارتباط آن با فرهنگ پرداخته نشده است. تحقیقات در مورد فرهنگ نیز هرچند بسیار متعددند، از زاویه نگاه فضایل پایه به آن نپرداخته‌اند. بر این اساس شاید بتوان این مقاله را گامی ابتدایی در بررسی ارتباط این دو مسئله دانست. بر این اساس دعوت می‌شود از تمامی اندیشمندان تا با دقت نظرهای خویش بحث را دقیق سازند.

### ۱. تعریف‌های فرهنگ و مفهوم آن

آلفرد کروبر<sup>۱</sup> و کلاید کلاکهن<sup>۲</sup> در اثری که در نیمه قرن بیستم نگاشته‌اند، شمار بسیار زیادی از تعاریف متنوع فرهنگ را تا زمان خودشان گردآوری کرده‌اند (c. f. Kroeber & Klackhohn, 1952). مفهوم فرهنگ دست‌خوش تغییرات و تحولات تدریجی بسیاری شده است و از سوی دیگر در علوم و رشته‌ها و نظام‌های فکری متعددی به کار گرفته شده است و در نتیجه تعریف آن یکی از مشکل‌ترین تلاش‌های علمی در همه زبان‌ها محسوب می‌شود (Bell, 1976, 76-77). به‌طور خلاصه در مورد پیشینه تحولات معنای فرهنگ و کالچر و کولتور و امثال آن در زبان‌های مختلف، می‌توان گفت تحولات تاریخی یادشده در سه گونه از استعمالات عمومی واژه فرهنگ بازتاب یافته است: الف) تکامل اندیشه و روح و ارتقای حس زیبایی‌شناسی فردی و اجتماعی؛ ب) فعالیت‌ها و آثار ذهنی و هنری نظیر فیلم و تئاتر. پس در این معنا، فرهنگ به معنی هنرها به کار می‌رود و ترکیبی چون «وزیر فرهنگ»، به سبب وجود همین کاربرد از فرهنگ، معنادار است؛ ج) شیوه زندگی، رسوم، اعمال و اعتقادات جامعه یا مردم (Williams, 1976, 80).

### ۱-۱. نگاهی به تعریف‌های مختلف فرهنگ

از میان این سه کاربرد، محور سوم در مباحث علمی - پژوهشی پراهمیت‌تر و رایج‌تر است. به‌تعبیر دیگر آنچه تحت عنوان فرهنگ‌شناسی در صورت کلی آن مد نظر است، حول محور دو کاربرد اول نمی‌چرخد، بلکه تقریباً بیشتر به کاربرد سوم ناظر است. در واقع می‌توان گفت کاربردهای دانشگاهی فرهنگ و تعاریف بسیار متنوع آن همگی به‌نحوی از استعمال عمومی سوم برخاسته است و تدقیق یا تغییری در این معنا محسوب می‌شود (c. f. Kroeber & Klackhohn, 1952, 39-40). در میان تعاریف متنوع ناظر به کاربرد سوم، شش گروه اصلی تشخیص داده شده است که همه تعاریف به آن بازمی‌گردند:

1. Alfred Kroeber.

2. Clyde Klackhohn.

الف) تعریف‌های توصیفی: تعاریفی که فرهنگ را یک کل جامع می‌انگارند؛ کلی که سراسر زندگی اجتماعی و ساحت‌های متنوع آن از ایده‌ها تا اعمال را شامل می‌شود و می‌سازد. تایلور<sup>۱</sup> آغازگر این‌گونه تعاریف (۱۸۷۱) است. وی می‌گوید: «فرهنگ... کل پیچیده‌ای مشتمل بر علم، باور، هنر، مقررات، اخلاق و آداب‌ورسوم و هرگونه ظرفیت و عادت دیگری از انسان - به‌عنوان عضوی از اجتماع - است» (Kroeber & Klackhohn, 1952, 43)؛

ب) تعریف‌های تاریخی: در این نوع تعریف، فرهنگ در طول تاریخ ساخته می‌شود و از طریق توالی و تلاقی نسلی انتقال می‌یابد. در این نگاه، فرهنگ، کل میراثی است که جوامع و گروه‌ها آن را در حیات تاریخی خود، به صورت اجتماعی، معنا کرده‌اند (Ibid, 47)؛

ج) تعریف‌های هنجاری: فرهنگ در این نگاه گونه‌ای از شیوه و رسم و چارچوب زندگی است که موجب پدید آمدن الگوهای رفتاری می‌شود. از نظر ویسلر<sup>۲</sup>، همه اعتقادات و باورهای نظری و نیز شیوه‌ها و رویه‌های عملی تحت این نوع نگاه مندرج است. اما تامس<sup>۳</sup> برخلاف ویسلر، فرهنگ را همه راه و رسم زندگی نمی‌شمرد؛ چون عقیده دارد تنها جزء ارزشی آن قابلیت دارد به‌عنوان فرهنگ دیده شود و ارجاع آن به امور عملی صحیح نیست (Ibid, 49-52)؛

د) تعریف‌های روان‌شناختی: این نوع تعریف، به نقش روان‌شناختی فرهنگ در جامعه ناظر است. به‌عبارتی فرهنگ مقوله‌ای است که توسط آن انسان‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، به تعلیم و تعلم می‌پردازند و نیازهای عاطفی خود را برطرف می‌سازند (Ibid, 60)؛

ه) تعریف‌های ساختارگرا: در این نوع تعاریف، فرهنگ را بیشتر امری انتزاعی و نه انضمامی معرفی می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر فرهنگ عبارت است از چیزهایی همچون روابط درهم‌تنیده و نظام‌مند که متمایز از اموری است که صرفاً فرهنگ‌اند. از این رو طبق این تعریف، باید میان ایدئال و آنچه صرفاً هست (امور عملی و رفتاری انضمامی) تفاوت نهاد. در واقع فرهنگ بیشتر جنبه ایدئال دارد تا واقع صرف (Ibid, 61)؛

و) تعریف‌های ژنتیکی: تعاریفی است که به چگونگی تکون و تداوم فرهنگ می‌پردازد و از این راه فرهنگ را تعریف می‌کند. فرهنگ در این تعاریف نتیجه تعامل و عمل دوطرفه مردم با یکدیگر است (Ibid, 65).

1. Tylor.

2. Wissler.

3. W. I. Thomas.

## ۱-۲. جمع‌بندی تعریف‌های فرهنگ

با نظری ژرف‌تر به تعریف‌های یادشده و با توجه به مباحث گذشته، می‌توان در میان همه این تعاریف مدرن و معاصر از تمدن (civilization) و فرهنگ (culture) وجوه اشتراک مهمی یافت. این وجوه اشتراک از این قرارند:

الف) در همه تعاریف، «جهت انسانی» به‌عنوان یک مؤلفه معنایی محوری حضور دارد؛ برای مثال در تعاریف توصیفی، زندگی اجتماعی انسان به‌عنوان مشخصه اصلی فرهنگ مد نظر قرار می‌گیرد. در تعریف‌های تاریخی، تعبیر «میراث تاریخی» بر محوریت انسان در مفهوم فرهنگ دلالت التزامی دارد. تعریف‌های هنجاری راه و رسم زندگی و ارزش‌های اجتماعی انسان را کانون توجه قرار داده است. تعاریف روان‌شناختی بر مراودات و ارتباطات انسان‌ها با یکدیگر تأکید می‌ورزد که محوریت انسان در آن مشهود است. سایر تعاریف نیز به‌نحوی انسان را در مرکز توجه قرار داده‌اند؛

ب) همه تعریف‌های یادشده، صریح یا ضمنی یا به‌التزام، به مفهوم اجتماع یا جامعه یا زندگی جمعی انسان مربوط‌اند و واقعیت تمدن و فرهنگ را با واقعیت زندگی جمعی پیوند می‌زنند؛ برای نمونه فرهنگ در تعاریف ژنتیکی نتیجه و محصول کنش متقابل انسان‌ها شمرده می‌شود که این کنش تنها در اجتماع تحقق‌یافتنی است. در تعاریف ساختاری نیز روابط درهم‌تنیده و نظام‌مند مورد نظر قرار می‌گیرد که در بستر اجتماع رخ می‌دهد. همچنین تعاریف‌های روان‌شناختی با تأکید بر مراودات و برآورده شدن نیازهای عاطفی و مادی افراد از این طریق فرهنگ را در اجتماع تصویر می‌کنند. تعاریف هنجاری، تاریخی و توصیفی نیز به‌گونه‌ای جدی مفهوم فرهنگ را به مفهوم اجتماع پیوند می‌زنند؛

ج) بیشتر این تعاریف، فرهنگ را مشتمل بر اجزایی چون انسان‌ها، روابط آنها، ارزش‌ها، الگوها و قوانین عمل (مانند اخلاقیات، آداب و رسوم و عادات اجتماعی) معرفی می‌کنند. این نکته در بررسی تعاریف یادشده روشن است؛

د) در بیشتر این تعاریف، روابط اجزا و مؤلفه‌های فرهنگ نقشی اساسی ایفا می‌کند. همچنین در بسیاری از تعاریف‌های فرهنگ، این ارتباطات روابطی نظام‌مند، پیچیده و درهم‌تنیده تلقی می‌شود: تعاریف‌های تاریخی، میراث اجتماعی را با توجه به جایگاه سازمان‌دهندگی آن، فرهنگ تلقی می‌کند که این سازمان‌دهی بدون ارتباطات شبکه‌وار بی‌معناست. تعاریف توصیفی، فرهنگ

را کل پیچیده‌ای می‌داند که از ارتباطات اجزایی چون دانش، باور و هنر حاصل می‌شود. تعاریف روان‌شناختی بر روابط انسان‌ها و تعامل آنها در جهت رفع نیازهای افراد تأکید می‌کند. تعاریف ساختاری معطوف به روابط متداخل نظام‌یافته شکل می‌یابد. تعاریف ژنتیکی متمرکز است بر کنش متقابل انسان‌ها به‌عنوان عامل تحقق‌دهنده به فرهنگ. درنهایت می‌توان به تعاریف‌های هنجاری اشاره کرد که در آن به الگوهای رفتار و ارزش‌های اجتماعی توجه جدی می‌شود که با ارتباطات انسان‌ها تلازم دارد؛

ه) محور مشترک دیگر با محور قبلی ارتباطی تنگاتنگ دارد. این محور عبارت است از کلوارگی و نظام‌مندی فرهنگ. به‌عبارت‌دیگر همه تعاریف یادشده فرهنگ را چون کل به‌هم‌پیوسته یا امری نظام‌مند و یا شبکه‌وار در نظر می‌گیرند که نوعی وحدت یا اتحاد قوی میان اجزای خود برقرار می‌سازد و آنها را تحت قاعده یا شکلی خاص درمی‌آورد؛

و) مشخصه بعدی فرهنگ در تعاریف‌های یادشده شمول فرهنگ بر همه وجوه حیات آدمی و به‌گونه‌ای مرتبط بودن با همه شئون انسانی است (اسمیت، ۱۳۸۳، ۱۷). فرهنگ با کل‌وارگی، نظام‌وارگی و شبکه‌ای بودنش (وجه مشترک پیشین) یا تمامی شئون انسان را پوشش می‌دهد یا در همه آنها نقشی مؤثر دارد. در تعاریف توصیفی، به‌وضوح این اشتغال بر همه امور انسانی (مانند علم، هنر و اخلاقیات) دیده می‌شود. همچنین پوشش یافتن کل میراث انسانی ضمن فرهنگ که در تعاریف‌های تاریخی بیان شده، بیانگر همین ویژگی است. بیشتر تعاریف هنجاری نیز فرهنگ را مشتمل بر شیوه زندگی اعم از باورها و رویه‌ها می‌داند که به‌روشنی مربوط بودن فرهنگ را به همه وجوه بشری می‌رساند. تعاریف روان‌شناختی هم به فرهنگ به‌عنوان حلال مشکلات توجه می‌کند و آن را بستر مراودات انسانی و تعامل و رفع نیازها می‌شمرد و بدین ترتیب آن را با همه سطوح حیات انسان مرتبط و در آن تأثیرگذار می‌داند. تعاریف ساختاری هرچند فرهنگ را امری انتزاعی و ایدئال می‌شمارد، نه انضمامی، آن را به‌نحوی در نظر می‌گیرد که با همه شئون آدمی درگیر است. تعاریف‌های ژنتیکی بیشتر به نحوه تکون فرهنگ از طریق تحولات نسل‌های مختلف و تعامل متقابل انسانی می‌پردازد و از همین طریق فرهنگ را به همه امور بشری پیوند می‌زند. البته روشن است که میزان شمول این چند گروه از تعاریف فرهنگ بر وجوه و شئون انسانی با یکدیگر مساوی نیست. برخی چون تعاریف توصیفی این شمول را در حد اعلا تصویر می‌کنند و برخی از سطوح انضمامی حیات انسانی را نیز تحت فرهنگ می‌گنجانند. همچنین تعاریف تاریخی همه وجوه

انسانی را البته به مثابه میراث تاریخی انسان در مفهوم فرهنگ مندرج می‌دانند. البته این‌گونه تعاریف نیز فرهنگ را در لایه‌ای کاملاً انضمامی از وجوه حیات مطرح نمی‌کنند و آن را تا حد زیادی غیرمادی می‌شمرند. اما برخی دیگر تنها بعضی وجوه انسانی را به‌طور مستقیم ذیل فرهنگ تصویر می‌کنند؛ نظیر تعاریف روان‌شناختی که فرهنگ را نقش‌آفرین در رفع نیازها و مشکلات مادی و عاطفی می‌شمرند و لذا امور شناختی و وجوه زیبایی‌شناسانه زندگی به‌طور مستقیم تحت فرهنگ واقع نمی‌شوند؛ اما همه این تعاریف نیز به‌نحوی فرهنگ را در ارتباطی نزدیک با همه شئون انسانی معرفی می‌کنند؛

ز) نکته مشترک دیگر در تعریف‌های فرهنگ جهان‌شمول بودن فرهنگ است؛ به‌گونه‌ای که شامل تمامی اجتماعات و گروه‌ها و جمعیت‌های انسانی می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر از ساده‌ترین شکل زندگی آدمی تا پیچیده‌ترین آنها جهات منفی و مثبت جوامع را پوشش می‌دهد و ارزش‌گذارانه نیست (اسمیت، ۱۳۸۳، ۱۷). بنابراین با این نگاه موجود در تعاریف فرهنگ، نمی‌توان برخی انسان‌ها یا اجتماعات انسانی را با فرهنگ و برخی دیگر را بی‌فرهنگ دانست و همه انسان‌ها به‌واسطه نوعی شیوه زندگی جمعی و ارتباطات و تعاملشان با یکدیگر، ولو بسیار ساده و اولیه، به‌نوعی دارای فرهنگ خواهند بود. البته اگر انسانی به‌نحو کاملاً فردی زندگی کند یا شیوه زندگی در اجتماعی انسانی کاملاً حیوانی باشد و تنها به ضروریات حیات مادی بپردازد، با فرهنگ دانستن آن انسان و اجتماع بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ اما یافت شدن چنین انسان یا اجتماعاتی بسیار نادر است و نمی‌توان بر اساس آن نکته فوق را نادیده گرفت. همچنین ارزشمند یا مثبت دانستن برخی فرهنگ‌ها و بی‌ارزش، کم‌ارزش یا منفی دانستن برخی دیگر بر اساس فضای تعاریف یادشده منتفی است؛ چراکه فرهنگ در همه این تعاریف به هر شیوه زندگی، علم و هنر و دین و کل میراث انسانی در طول تاریخ اطلاق می‌شود که در آنها هیچ نگاه ارزش‌داورانه وجود ندارد. البته روشن است که فرهنگ برای انسان نوعی کمال و پیشرفت محسوب می‌شود و این خود نوعی ارزش‌گذاری است؛ اما این کمال و پیشرفت شامل همه انسان‌ها و جوامع و تکثرات فرهنگی آنها می‌شود و بر اساس آن نمی‌توان برای برخی فرهنگ‌ها ارزش‌گذاری منفی کرد. بنابراین هرگونه نگاه ارزش‌داورانه که به تقسیم فرهنگ‌ها بینجامد، باید با قیود و تحلیل‌های دیگری فراتر از قیود و تحلیل‌های منجر به تعریف فرهنگ باشد. به‌عبارت‌دیگر ارزش‌داوری در میان فرهنگ‌ها و وجوه مختلف آنها نگاهی اخص از نگاه تعاریف فرهنگ است و این تعاریف اعم از فرهنگ‌های مثبت و منفی است؛

ح) همچنین تعاریف یادشده فرهنگ را در برابر جنبه‌های سخت (در مقابل نرم) زندگی انسانی مانند امور مادی، فناوری و نهادهای اجتماعی مطرح می‌کند و بیشتر جنبه‌های نرم حیات ضمن فرهنگ در نظر گرفته می‌شود. فرهنگ با این نگاه بیشتر به‌عنوان زمینه نظام‌مند و سازمان‌یافته‌ای از باورها، ارزش‌ها، نمادها، نشانه‌ها، گفتمان‌ها و حتی رویه‌ها درک می‌شود تا خود حیات و شیوه و راه و رسم انضمامی آن. بنابراین فرهنگ امری فکری، غیرمادی و حتی معنوی دیده می‌شود (اسمیت، ۱۳۸۳، ۱۷) تا از جنبه‌های سخت و کاملاً مادی زندگی به دور باشد و با آنها اشتباه نشود. البته در همه این تعاریف، فرهنگ بسیار انضمامی‌تر از ایده‌های عقلی و فلسفی صرف معرفی شده، به همین دلیل با انضمامی‌ترین و مادی‌ترین شئون انسانی مرتبط دانسته می‌شود؛

ط) در همه تعاریف، فرهنگ در عرض نهادها و قدرت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نیازهای سازمان‌یافته اجتماعی مطرح می‌شود و نیز برابندی از آنها به شمار نمی‌آید (اسمیت، ۱۳۸۳، ۱۷). به عبارت دیگر در این تعاریف نمی‌توان فرهنگ را به نظام تقسیم قدرت و اقتصاد و ضروریات اجتماعی یا نتایج آنها فروکاست، بلکه فرهنگ فراتر از (و البته مرتبط با) این امور است و بالنسبه مستقل عمل می‌کند؛

ی) همه این تعاریف فرهنگ را با سطحی از عمق و پیچیدگی‌ای مطرح می‌کنند که آن را قابل بحث و بررسی می‌کند و امکان شکل‌گیری دانش یا دانش‌هایی را حول محور آن فراهم می‌آورد. از این رو می‌توان گفت تعاریف جدید فرهنگ در واقع طلیعه شکل‌گیری رشته جدیدی به نام فرهنگ‌شناسی‌اند.

## ۲. فضایل اخلاقی پایه در قرآن

در طول تاریخ علم اخلاق، همواره تحلیل «فعل اخلاقی»، «ماهیت فعل اخلاقی»، «ارکان تشکیل‌دهنده و اجزای فعل اخلاقی»، «شیوه ارزش‌گذاری فعل اخلاقی»، «رابطه و کیفیت درون و بیرون (ظاهر و باطن) در شکل‌گیری فعل اخلاقی» و «رابطه نفس و قلب در فعل اخلاقی» از مهم‌ترین مسائل در تکوین این علم بوده است. نتایج این تحلیل‌ها به همراه گسترش دامنه مباحث به علوم و گرایش‌های هم‌عرض نیز سرایت کرده و در هر یک از این حوزه‌ها با توجه به ادبیات و مفاهیم تحلیلی خاص آنها شاخ و برگ گسترانده و از بینش‌ها و گرایش‌های نو بهره برده است.

در این میان قرآن، به‌عنوان مهم‌ترین سند مکتوب اسلام، منبع استنباط نظریه اخلاقی شگرفی



است. علامه طباطبائی<sup>رحمته</sup> در کتاب ارزشمند المیزان به تبیین «اخلاق قرآنی» پرداخته‌اند. ایشان رویکرد موجود در قرآن را منهجی خاص می‌دانند که با سایر کتب آسمانی متفاوت است و مخصوص دین حضرت ختمی مرتبت<sup>صلی الله علیه و آله</sup> است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۵۸). ایشان این دیدگاه را «اخلاق عبودی» یا «اخلاق محبت» یا «اخلاق توحیدی» می‌نامند. علامه طباطبائی می‌فرماید قرآن بیان می‌دارد که کمال و غایت هر چیزی تنها خداوند است و این سبب می‌شود که هیچ غایتی برای هیچ امر دیگری متصور نباشد؛ برای مثال کریمه قرآنی ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (یونس، ۶۵) که بیان می‌دارد تمام عزت تنها برای خداوند است یا ﴿إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (بقره، ۱۶۵) که تصریح می‌فرماید همه قوت‌ها از آن خداوند است و مضامین دیگری که مؤید این مطلب‌اند. در این منظومه، انسان کمال جو از آنجاکه تمام کمال را منحصر در خداوند می‌یابد، تنها او را قصد کرده، غایت قرار می‌دهد و غیر او را نفی می‌کند و با شدت ایمان و اعتقاد این‌چنینی به او، محبت حق تعالی درونش فزونی می‌یابد؛ چنان‌که جز او کسی را نمی‌بیند؛ قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره، ۱۶۵) (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۵۸). همچنین علامه طباطبائی<sup>رحمته</sup> در این زمینه می‌فرماید:

عشق آن شعله است کو چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت  
 هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکرخواری است آن جان‌کندن است

(همان، ج ۶، ص ۲۵۸)

بررسی جایگاه فضایل اخلاقی پایه در قرآن نیازمند مباحثی است که در ادامه بیان می‌گردد.

## ۲- ۱. جایگاه قلب در نظام اخلاقی قرآن

در تعرف خلق و اخلاق تعابیر متعددی آمده است؛ اما مشهور اندیشمندان اخلاق بر این تعریف وفاق دارند: «اعلم أن الخلق عبارة عن هيئة راسخة في النفس تصدر عنها الأفعال بسهولة و يسر من غير حاجة إلى فكر و روية، فان كان الهيئة بحيث تصدر عنها الأفعال الجميلة المحمودة عقلا و شرعاً سميت الهيئة خلقاً حسناً، و إن كانت الصّادر منها أفعالاً قبيحة سميت خلقاً سيئاً» (فیض کاشانی، ۱۴۲۳ق، ص ۵۹).

در میان فلاسفه اخلاق اسلامی، خُلق به‌عنوان هیئت راسخ در نفس - منشأ صدور افعال به گونه‌ای که فاعل برای انجام فعل نیازمند فکر کردن نباشد - تلقی به قبول شده است. این تعریف نکات ابهامی دارد که در این مجال به آن نمی‌پردازیم؛ اما بر این امر تأکید می‌کند که حقیقت خُلق

در نفس تکون می‌یابد و این نفس است که ظرف اصلی تحقق آن است.

در مراجعه به آیات قرآن درمی‌یابیم که کلیدواژه اصلی، به جای نفس، «قلب» است و «کسب قلب» آن چیزی است که میزان اصلی در دارایی اخلاقی فرد محسوب می‌شود: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (بقره، ۲۲۵). فهمنده توصیه‌ها و الزامات اخلاقی نیز قلب خواهد بود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق، ۳۷). در این ادبیات، عاصی حقیقی نیز قلب است: ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنُ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (بقره، ۲۸۲). همچنین محل بیماری و فساد قلب معرفی شده است: ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب، ۳۲). نیز قساوت و غلظت و غفلت از اوصاف قلب قلمداد شده است:

﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا﴾ (کهف: ۲۸).

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (آل عمران: ۱۵۹)

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ (بقره، ۷۴).

﴿جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ﴾ (مائده، ۱۳).

در نهایت این قلب خواهد بود که محل اتصاف فضایل و رذایل خواهد بود:

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ (خاطر، ۳۵).

﴿مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ﴾ (ق، ۳۳).

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ (آل عمران، ۷).

هدایت نیز از طریق قلب خواهد بود: ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ (تغابن، ۱۱).

در برخی آیات، منشأ اصلی صدور فعل نیز قلب معرفی می‌شود و در صورت تغییر میان آنچه در قلب تحقق دارد و آنچه از جوارح صادر می‌شود، ملاک قلب خواهد بود و تضاد این دو منجر به نفاق خواهد شد:

﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ (آل عمران، ۱۶۷).

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾

(مائده، ۴۱).

این در حالی است که اگر بر قلب مهر زده شود، چشم و گوش نیز که از زمره جوانح‌اند، قادر به انجام فعل دارای ارزش اخلاقی مثبت نخواهند بود:

﴿وَنَطَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ (اعراف، ۱۰۰).

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ (اعراف، ۱۷۹).

بر این اساس بسیار روشن خواهد بود که افعال جوارحی محقق شده از سوی اعضای بدن به تنهایی ملاک ارزش گذاری نخواهند بود و صحت و سقم اصلی به قلب بازمی‌گردد: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (حج، ۴۶).

بر اساس این آیات می‌توان گفت نفس به اعتبار میل و اتصاف به صفات و حالات اخلاقی قلب نام می‌گیرد و از نفس به اعتبار وجدان و فقدان فضایل و رذایل به قلب تعبیر شده، انسان مأمور به تحقق این صفات در قلب می‌شود و در تمامی مراحل اتصاف به خلیقات، این قلب است که معروض احوال و وعاء اتصاف بدانهاست. درحقیقت در لسان آیات، فاعل حقیقی اخلاقی قلب است و فعل اصلی اخلاقی نیز کسب قلب محسوب می‌شود و نیز این قلب است که قوه ادراکی باطنی و منشأ صدور فعل است. قلب نشان‌دهنده بهره‌جویی و خلیقات نفس است و نفس به لحاظ همان دارایی وجودی اخلاقی می‌تواند علم، اراده، شوق و میل داشته باشد.

## ۲ - ۲. جایگاه نیت و تقوا در اخلاق قرآنی

اخلاقی بودن عمل در اسلام در درجه اول به نیت وابسته است. نیت معنایی بسیط ندارد، بلکه بسیار پیچیده است. در تمایز نیت از هر چیز مشابه، این نکته گفتنی است که نیت همان عمل حقیقی شمرده می‌شود که اگر نباشد، عمل ارزشی ندارد و اخلاقی نیست (غزالی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۱۵۴). به عبارت دیگر وجه تمایز نیت از امور مشابه این است که نیت چنان است که اگر مانعی بیرونی در کار نباشد، حتماً فعل مناسب و درست انجام می‌شود و اگر مانع باشد، همان نیت، تحصیل‌کننده ارزش اخلاقی است.

با بررسی دقیق باور فیلسوفان اسلامی نظیر ملاصدرا در باب نیت درمی‌یابیم که نیت از یک درجه عالی شناختی شروع می‌شود و تا یک‌سویه شدن عزم و تصمیم انسان که اراده نامیده می‌شود، ادامه می‌یابد؛ یعنی نیت بازه‌ای است که از شناخت تصویری شروع و به اراده قطعی ختم می‌شود. چنین تعریفی از نیت روشن می‌کند که نیت، صرف تمایلی ابتدایی و حتی متوسط نیست. نیت جهت‌گیری کامل تمام قوای شناختی و عمل درونی انسان در جهت انجام یک فعل است که در

نتیجه آن حقیقت نفس، حالات و وضعیت خاصی می‌گیرد که به تدریج به تغییر اساسی نفس می‌انجامد. فیلسوفان اسلامی از این تغییر به «تکامل وجودی» تعبیر می‌کنند که به روایت حکمت متعالیه این تکامل، تغییری جوهری است که به تغییر در هویت نفس منجر می‌شود. شکل‌گیری خلق در این نگاه همین تغییر اساسی در هویت نفس است که اثر بیرونی آن سهولت صدور آن فعل خاص از نفس آدمی است (ملاصدرا، ۱۹۸۵م، ج ۶، ص ۲۴۳).

اگر در دیدگاه اخلاق قرآنی، فعل اخلاقی را «کسب قلب» یا «دریافت‌های قلبی» بدانیم، نظام ارزش‌گذاری این کسب‌ها و دریافت‌ها مسئله‌ای مهم خواهد بود. مبدأ اصلی فعل و مباشر در آن و آنچه فعل به او نسبت داده می‌شود، نیت است. بنابراین تجلی فعل قلب در حقیقتی به نام نیت است. نیت است که ارزش مکتسبات قلبی را تعیین می‌کند؛ چراکه در لحظه صدور هر فعل قلبی، نیت نزد «نفس» حاضر است. نیت میانگین تمام چیزهایی است که تحت عنوان درونیات می‌گنجد. روشن است که نیت پاک صرفاً با ادعای لفظی و خطور ذهنی ایجاد نمی‌شود، بلکه هیئتی وجودی و حاصل از امور مختلف است که متناسب با رتبه اخلاقی فاعل متکون می‌شود. از سوی دیگر مبادی فعل همان حالت‌ها و صفات نفس‌اند که در موضع عمل و در قالب نیت خود را متجلی می‌سازد؛ از این رو برابری اتفاقات درون که منجر به تکرار فعل خارجی در بیرون می‌شود، نیت است. این نیت است که در عمل و فعل بیرونی خود را متجلی می‌سازد. جنبه‌های نقلی و روایتی این نگرش را می‌توان در متون دینی پیدا نمود. در جایی می‌فرمایند: «إنما الأعمال بالنیات» (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۳۶۵)؛ یعنی اعمال آدمی به نیت او وابسته است. نیز می‌فرمایند: «إنما لكل امرئ ما نوى...». بر همین اساس در تحلیل فعل اخلاقی می‌توان نتیجه گرفت که نیت فعل قلب است که این قلب هم منشأ اعتقاد و نیت است و هم منشأ عمل و فعل. روح عمل نیز همان نیت است. بر اساس آنچه گذشت، می‌توان این نتیجه را بیان کرد که فعل اخلاقی که کسب قلب است، به واسطه نیت سنجیده می‌شود و قدم به عرصه بیرونی و خارجی می‌گذارد.

سؤال اساسی در مسئله نیت متعلق قصد و به تعبیری «ما نوى» است. در قرآن کریم، لفظ نیت نیامده است و آیه‌ای که به طور ضمنی به آن اشاره می‌کند، کریمه ﴿كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ (اسراء، ۸) است که عموم مفسران «شاکله» را به نیت تفسیر کرده‌اند؛ اما با استنباط ذائقه خداوند در بیان امر

اخلاقی، می توان واژه «تقوا» را مجرای مناسبی برای بیان مسئله نیت دانست. این ایده از آنجا تقویت می شود که کلمه تقوا در کنار قلب به عنوان صفت قلب آمده است. بر این اساس اگر قلب ظرف اتصاف باشد، تقوا بیانگر همان جهت صحیح آن است. علامه طباطبایی نیز جایگاه تقوا را قلب می داند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۷۴):

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ سَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (حج، ۳۲).

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (حجرات، ۳).

در برخی مواضع نیز تقوا به تنهایی به مثابه مصداق تدارک مأمور به آمده است:

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾ (حج، ۳۷).

﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ (بقره، ۱۹۷).

در معنای لغوی تقوا، آن را از مصدر «وقایه» به معنای حفظ کردن و نگاه‌داری از گزند دانسته‌اند. در قرآن کریم، این واژه به همین صورت هفده بار و با احتساب مشتقات آن بالغ بر دویست مرتبه به کار رفته است. معانی به کاررفته تقوا در قرآن را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

الف) به معنای حائل و مانع: ﴿أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ (زمر، ۲۴)؛

ب) ترس از خداوند یا عذاب و قهر او (طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴۰، ذیل مائده: ۲)؛

ج) به معنای رعایت اوامر و نواهی خداوند: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (بقره: ۱۸۷) (طباطبائی، ج ۵، ص ۱۶۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۸۲۳)؛

د) ملکه نفسانی: این تعبیر همان حالت قلب است که علت بصیرت قلب و محرک به سمت اتیان اوامر و نواهی و نیز محک اصلی فعل برای صحیح یا سقیم بودن است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۵۶).

بر اساس برابند معانی فوق می توان تقوا را به معنای وصف قلب دانست که بر اساس آن قصد حق می کند و گویی حق را حایل میان خود و عواقب امور می سازد و از این طریق از عذاب و قهر او نیز مصون می ماند و به سوی اتیان اوامر و ترک نواهی کشیده می شود؛ زیرا با وجود تقوا، فرد قصد دیگری نمی تواند داشته باشد و بسته به آنکه در قلب چه نیت و فعلی محقق شده باشد، فعل

جوارحی، ارزش‌گذاری و تقوا محقق خواهد شد. باید گفت اگرچه جنس رفتار بیرونی که حرکت جوارحی است، با جنس حقایق درونی که صفات جوانحی است، متفاوت است، شأنیت فعل خارجی تأکید صفات درونی (فعل اخلاقی) است و جایگاه درون، روح و حقیقت بودن برای خارج است. برتری نیت بر عمل به دلیل آن است که اساساً عمل نیک دارای ارزش بالذات است. با این نگاه، فعل اخلاقی (نیت) درحقیقت هویت درونی است که قدم به بیرون می‌گذارد و تحقق خارجی و تمثیل عینی امور برای تکون فعل اخلاقی لازم و انکارناپذیر است.

درنهایت باید دانست که تقوا و نیت همان تحقق فعل قلب‌اند که دارای وجودی قلب محسوب می‌شوند. در لسان قرآن کریم، تقوا مقابل‌ها و مرادف‌هایی دارد. به نظر می‌رسد مرادف‌های شمرده‌شده در قرآن را می‌توان اولین فضیلت‌های تجسم‌یافته تلقی کرد که برای همه انسان‌ها قابل ادراک هستند و لذا می‌توانند پایه گفت‌وگویی مشترک قرار گیرند.

### ۲ - ۳. فضایل همسو با تقوا به‌مثابه فضایل پایه اخلاقی در قرآن

شکل‌گیری خلق نیکو در انسان از منظر اخلاق اسلامی، به معنای جهت‌گیری و شکل‌گیری و تحول نفس در ساحات مختلف خود از شناخت و گرایش و حرکت درونی است که علاوه بر این به یک‌سویه شدن همه قوا و جهات انسانی در مسیر واحد می‌انجامد. لذا شکل‌گیری خلق با تحلیل یادشده توافق شناخت و گرایش و حرکت‌های درونی یعنی همسویی تمامی حیثیات و قوای نفسانی را در پی خواهد داشت (جرجانی، ۱۳۷۰، ص ۴۵).

اساس شکل‌گیری فضیلت در وجود انسان همین همسویی قوا در جهت تحقق امور نیک است. بنابراین فضیلت پایه، فضیلتی است که از نظر ایجاد این همسویی در جهت تحقق خیر در درجه اعلا قرار دارد. در واقع چون اصل فضیلت بر مبنای تحول اساسی درون انسان و توافق کلیت وی در جهت خیر شکل می‌گیرد، هر وصفی که این تغییر و همسویی را هرچه بیشتر و بهتر رقم زند، اساسی‌تر و پایه‌ای‌تر خواهد بود و هر فضیلتی که از این منظر اساسی و پایه بقیه فضایل باشد، فضیلت پایه به‌طور مطلق خواهد بود. در لسان قرآن کریم، در کنار تقوا به فضایلی اشاره شده است که می‌توان آنها را فضایل پایه محسوب کرد.

(الف) بَرٍّ: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (مجادله، ۹).

ب) صدق: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه، ۱۱۹)؛  
ج) مغفرت: ﴿وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾ (مدثر، ۵۶)؛  
د) رضوان: ﴿فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (توبه، ۱۰۹).

ه) عطا و تصدیق حُسن: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى \* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾ (لیل، ۵ و ۶)؛  
و) اصلاح بین مردم: ﴿أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ﴾ (بقره، ۲۲۴)؛ ﴿فَمَنْ آتَقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (اعراف، ۳۵)؛

ز) وفای به عهد: ﴿بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران، ۷۶)؛  
ح) صبر: ﴿وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَإِصْرَكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْنًا﴾ (آل عمران، ۱۲۰)؛ ﴿بَلَى إِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا وَ يَأْتُواكُمْ مِنْ قُدْرِهِمْ هَذَا يُضِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾ (آل عمران، ۱۲۵)؛ ﴿إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (آل عمران، ۱۸۶).

ط) احسان: ﴿وَإِنْ تَحْسَبُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (نساء، ۱۲۸)؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ (نحل، ۱۲۸)؛ ﴿قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾ (زمر، ۱۰).

ی) عدل: ﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ (مائده، ۸).  
بر اساس روش ایزوتسو (ایزوتسو، ۱۳۹۴، ص ۲۰) می توان از آیات فوق نتیجه گرفت که فضیلت های بَر، صدق، اصلاح بین مردم، مغفرت و عفو، صبر، وفاق به عهد، احسان، عصا و رضوان از زمره حقایقی اند که مساوق با تقوا بوده، از طریق آن تقوا محقق می شود. اینکه کنه و ماهیت هر یک از اینها چیست، مجالی دیگر می طلبد.

### ۳. رابطه فضایل اخلاقی پایه و فرهنگ

از آنچه در خصوص تنوع معانی فرهنگ و عناصر مشترک آن گفتیم، شاید بتوان نتیجه گرفت محوری ترین مؤلفه فرهنگ خصایص و رفتارهای مشترک و بنیادین انسانی است که هم معطوف به انسان هاست و هم به دلیل اشتراکی بودن میان همه آنها قابل بحث در اجتماع است. از سوی دیگر

محور ارزش‌گذاری و قابل‌الگوسازی است و نیز حیث ارتباط میان سایر ابعاد زندگی نیز خواهد بود. لذا کل‌وارگی و شمول را نیز در خود خواهد داشت. البته برای رسیدن به خصیصه‌ها و رفتارهای انسانی جهان‌شمول و مشترک میان تمامی افراد، بایستی به یک دسته ویژگی‌های پایه و اساسی رسید که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها پابرجا باشد تا بتوان بر اساس آنها اصول و قواعد مشترکی را در جهان برپا کرد. به این دسته ویژگی‌ها «فضایل پایه اخلاقی» می‌گویند.

بدین‌سان عبارت «صلح کل انسان و هستی» یا «تصالح کلی درون و برون» (برون اعم از برون خود انسان و هستی)، تعبیر مناسبی از اتصاف انسان‌ها به فضیلت‌های پایه اخلاقی خواهد بود. همچنین با این تحلیل روشن است که مبنای اصلی ارزش‌های آدمی همین اتصاف به فضایل پایه است و نمی‌توان ارزش دیگری را برتر از این ارزش مطرح کرد که جایگزین آن شود. البته روشن است که اتصاف انسان به هر فضیلتی در اخلاق مقول به تشکیک و ذودرجات است و لذا با افزون شدن معرفت و کمال وجودی، انسان ارزش بیشتری از ناحیه اتصاف به فضایل کسب خواهد کرد؛ برای مثال کسی که به پایه‌ای‌ترین فضیلت یعنی صدق پی ببرد و عمیق‌ترین لایه هستی را درک کند و صدق خود را در جهت همسویی با آن لایه هستی به کار گیرد، درواقع صدق خود را عمیق‌تر می‌کند و کمال می‌بخشد و لذا ارزش بیشتری را از آن دریافت خواهد کرد. این به معنای آن است که هر انسانی در هر سطحی با هر درجه از شناخت، چه ملحد و چه خداپاوار، چه مشرک و چه موحد، با اتصاف به فضیلت‌های پایه همچون صدق و حیا و محبت در محدوده ارزش اساسی وارد می‌شود و البته در مسیر تکامل قرار می‌گیرد؛ اما اگر چنین نباشد، اساساً ارزشی کسب نمی‌کند و در مسیر تکامل بیشتر نیز قرار نخواهد گرفت.

### نتیجه

با توجه به تحلیل نهایی ارائه‌شده، اتصاف به فضایل به‌ویژه فضایل پایه مانند صدق، صبر و عدل همسویی و وحدت و صلح را - از عمیق‌ترین لایه‌های وجودی انسان گرفته تا عمیق‌ترین مراتب و مواظن هستی - رقم می‌زند که البته همین وحدت و صلح درون و برون نیز همان‌طور که گفته شد، تکامل‌یافتنی است. بنابراین اتصاف انسان‌ها از فرهنگ‌های مختلف به چنین فضایی، طبق نظریه یادشده، همسویی و صلح و تقارب شدیدی میان آنها ایجاد می‌کند؛ زیرا همسویی ساختار واحد یا مشابهی به نام انسان با ساختار یکسانی به نام هستی به همسویی خود انسان‌ها تحقق می‌بخشد (یکسانی ساختار انسان و یکسانی هستی فارغ از انسان مفروض این سخن است).



از سویی از منظر اخلاق قرآنی اتصاف فضایل، تأثیری اساسی در باورها و عمل‌های آتی آدمی دارد. تأثیر اساسی درون فضیلت‌مند در شکل‌گیری باورها و گرایش‌ها و اعمال خاص در انسان از منظر روایات اسلامی و بسیاری از عرفا و فلاسفه اسلامی و نیز از دیدگاه دانش روان‌شناسی امری پذیرفته شده است. لذا اتصاف به فضایل اخلاقی، افزون بر همسویی ژرف یادشده میان انسان‌ها، به همسویی در باورهای آتی و گرایش‌های آتی نیز منجر خواهد شد.

بدین ترتیب می‌توان مطابق این دیدگاه، ترویج و بسط فضایل اخلاقی به‌ویژه فضایل پایه را خط‌مشی اساسی در تقارب فرهنگ‌ها شمرد که به صلح کل انسان‌ها و البته به کسب ارزش (در سطح خود اتصاف به فضایل) و دریافت کمالات بیشتر (دستیابی به باورها و گرایش‌های عالی‌تر و نیز همسو) منجر می‌شود. بنابراین به دست آوردن و ترویج فضایل پایه همچون صدق، مهربانی، حکمت، مدارا و عفت می‌تواند مرحله‌ای مهم در شکل‌دهی فرهنگ جهانی مشترک قلمداد شود.

## فهرست منابع

\* قرآن کریم.

۱. ابن عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)، ۴ج، بیروت، دارالصادر.
۲. اسمیت، فیلیپ دنیل (۱۳۸۳)، درآمدی بر نظریه فرهنگی، مترجم حسن پویان، تهران، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
۳. ایزوتسو، توشی‌هیکو (۱۳۹۴)، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، مترجم فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه روز.
۴. جرجانی، سیدشریف‌علی بن محمد (۱۳۷۰ش)، التعریفات، تهران، ناصرخسرو.
۵. حرعاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۶ق)، وسایل الشیعه، قم، موسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.
۶. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۷. طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصرخسرو.
۸. غزالی، محمد (۱۳۹۳)، احیاء علوم‌الدین، تهران، فردوس.
۹. فاضلی، احمد (۱۳۹۷)، «فضیلت پایه و پایگی صدق در اخلاق عرفانی»، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۳۱، ص ۱۷۳ - ۱۹۵.
۱۰. فلاطوری، عبدالجواد (۱۳۹۰ش)، «نظر فارابی درباره تبادل فرهنگ‌ها»، فارابی‌شناسی (گزیده مقالات)، به اهتمام میثم کرمی، تهران، حکمت.
۱۱. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۲۳ق)، الحقایق فی محاسن الاخلاق، قم، دارالکتب الاسلامی.
۱۲. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم (۱۳۷۴)، الرسالة القشیریة، ۱ج، ط ۱، قم، انتشارات بیدار.
۱۳. محاسبی، الحارث‌بن‌اسد (۱۴۲۰ق)، الرعاية لحقوق الله، ۱ج، ط ۱، مصر، دارالیقین.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۸ق)، آداب النفوس، ۱ج، ط ۱، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة.

۱۵. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۰ش)، الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية، تصحيح سيدجلال الدين آشتيانی، مشهد، المركز الجامعي للنشر.
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۵م)، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الاربعة، ج ۲، تقديم محمدرضا مظفر، بيروت، دار احياء التراث.
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۰ش)، شرح اصول کافی، ج ۴، تصحيح محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

18. Bell, Daniel (1976), *The Cultural Contradictions of Capitalism*, New York, Basic Books.

19. Kroeber, A. L. Klackhohn, Clyde (1952), *Culture: A Critical Review of Concepts and Definitions*, Combridge, MA. Peabody Museum.

20. Williams, Raymond (1976), *Keywords*, New York, Oxford, Oxford University Press.